Amritsar
10.III.27.
W.I.

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة میگوید بندهٔ ضعیف المحتاج الی رحمة الله المجیب محمد بن عطاء الطبیب غفر الله ذنوبه و ستر
عیوبه که قریب سی سال پیوسته در خدمت استادان علی الخصوص جناب الاستاد المرحوم المغفور
الواصل الی رحمة الله مولانا قطب الدین محمد آدم که مسلم الاقران بود خصوص در علم علاج و این ضعیف
از خدمت ایشان التماس نمود رساله در باب تدبیر حصبه و آبله و غیره ترتیب داده از بیاض استاد
گذرانیده مستحسن افتاد و اکثر را بتجربه رسانیده و مرتب گردانیده بر مقدمه و پنج باب و خاتمه

مقدمه در بیان ماده آبله که اتراک خراسان و عراق جبجک میگویند و اهل ماوراء النهر بلیچ
نغزکان میخوانند و حصبه و سر آنکه آدمی را از بر آمدن آبله چاره نیست

باب اول در بیان اسنان و مزاجها و شهرها و هواها که مستعد و مهیای آبله و حصبه می باشد و غذاها و میوه ها
و داروها و آنچه بسبب استعداد این مرض می تواند که از ماکولات و مشروبات و بیان رنگها و
شکلها و اوقات آن و علامتهای دال بر علامت پیدا شدن آبله مشتمل بر سه فصل

فصل اول در بیان اسنان و مزاجها و شهرها و هواها که مستعد حصبه و آبله اند و غذاها و میوه ها و داروها

فصل دوم در بیان رنگها و شکلها و اوقات آبله و حصبه و علامتهای دال بر سلامت و خوف

فصل سیوم در بیان پیدا شدن آبله

باب دوم در علاج آبله و حصبه و خرتیره در ماوراء النهر حصبه
خارک گویند مشتمل بر دو فصل

فصل اول در علاج آبله و حصبه

فصل دوم در بیان خرتیره و علاج آن

باب سیوم در بیان نگاه داشتن اعضا از ضرر آبله و نضج دادن و خشک ساختن آبله
و ازاله خشکریشه و نشان آبله مشتمل بر سه فصل

باب چهارم در بیان مرضهای
که در مرض حصبه و آبله عارض میشود و اکثر او قوعست و علاج آن مثل برسام و سبات و سکته و خناق
و حبس و ذوقة البول و یرقان و رعاف و افراط عرق و قی و اسهال و [illegible] دل و درد معده
و سینه و پهلو و نوحه ذات الصدر و ذات الجنب و سرفه و نفث الدم و [illegible]

نشف مرض

و صداع مفرط و سیاهی زبان و دندانها و دیگر علامات ... **باب پنجم** در بیان بکسی و باز

دیده بر جانبی و علامت ملکیه **خاتمه** در علامات انواع بحران **مقدمه** در بیان ماده آبله

و سبب آنکه آدمی را از بر آوردن آبله چاره نیست بدانکه در خون غلیانی می‌جوشد مانند

عفونت چنانچه در آبله و عفونت بیشتر چنانکه در حصبه پیدا میشود مثل غلیانها در آب انگور

و عصارات و در هوا از مها پیدا میشود و سبب این غلیان خون نضج می‌یابد و بعض او از بعض جدا و ممتاز

میگردد و گاهی که خون بعد غلیان نضج می‌یابد و صاف میشود و کهنه آنکه حار و رطب است و این اشکال

حار و رطب به غلیان نضج می‌یابد و سبب غالب در غلیان هر چیز سبب ... بدن که طبیعت آن

خون را در شوران و غلیان می‌آرد تا جدا شود و پاک گردد از فضول غذاها در ایام رضاع

و از رطوبت شیر و بعد از طعامهای افراط با ترتیب و حرکات غیر موافق در ایام صبوت حاصل شده

و سبب فجاجه خون و از آنچه بخون مخلوط گردیده از فضول غذا را دانی که در رحم می‌داشته و آن

خون حیض است که از جگر مادر بفرمان خالق البشر وارد جگر فرزند آمده بطبیعت نافیه باعضا فرزند آمده

و جزء اعضا میگردد و از این جهت است که در ایام حمل خون حیض منقطع میشود و در ابتدای

حمل تا چهار ماه که فرزند را غذا زیاده در بایست نمی‌باشد از غلبه خون حیض

جمع شده حاصل میشود و چون رحم محاذی دماغ است متوجه دماغ گشته سبب درد سر و گرانی

و دوار میگردد و از آن بخار بدل رنگی میگردد و سبب گرفته و ضعف طبیعت و از بین رفتن و گسنه

شدن دل میگردد یا مستحیل با خلاط صفراوی و سوداوی و غیرها شده گاهی در معده میریزد و حامله را

سبب قی و غثیان بر گمان مختلف و درد معده و سقوط اشتها تا ... میشود و گاه متوجه ... شده

سبب بر پهلوی با لون مختلف میگردد و گاهی بسبب آن حرقة البول میشود و این امراض بعلاج تسکینی

تمام نمی‌یابد و میل حامله را بچیزهای غیر مطعوم می‌شود ... و لیکن این اخلاط است و دلیل

بر آنکه این امراض از اثر غلبه خون حیض است آنکه فرزند را احتیاج بغذا بیشتر میشود و اکثر

بعد از ماه چهارم است لیکن [illegible] و سبب دیگر حار ... شده اخلاط و رطوبات را

درحوالی آن بود و بسبب غلیان میشود تغیر هوا از فصلی بفصل خاصه فصل بهار زیرا که اخلاط در این سال ... در میان
و از جهة ظهور آبله و حصبه در فصل بهار بیشتر است و در آخر پاییز هم بیشتر از زمستان و تابستان
بجهة تغیر هوا و افراط اغذیه و از ...ره حاره و میوه های رطب سریع الاستحاله و چون اصل ماده
آبله فضل غذای ایام حمل است چنانکه مذکور شد غالبا هیچ کس از بر آمدن آبله خلاص نشده
و بعضی در طفلی و جوانی بر میاید و اگر در پیری بر آید نیز دیگر مکرر دیده ام که مردم ... و چهل سال
و نود و یک ... هم آبله بر آورده اند و از بعضی احوال ایشان معلوم کرده که اطفال را اگر
ریاضت و المی در آبله بر آوردن و حصبه نیز مثل آبله است از غلیان و عفونت خون بسبب
از البان ... و غیر ... ظاهر میشود و آن دانه است ... بر جلد مثل ... کنجد ... متنوعه
که مذکور خواهد شد اما در حصبه صفرا غالب است و شیخ ابو علی در تعریف آبله گفته کانها حب ...
صفراوی و صاحب ذخیره گفته بثرهای آبله بر ظاهر تن ... و بثرهای حصبه ... و گردد
در اندرون تن ... ماده آبله از غلیان خون است ... و میل بیرون کرده و ماده حصبه
خون صفراوی است و میل بخارج دارد و ... از حصبه بیمار ... و ... حصبه کننده ترک
از بهر آنکه از خون تباه تر بود

فصل اول در بیان ... و ... و ... مستعد
آبله و حصبه ... و دیگر آنچه سبب استعداد ... میشود از ماکولات و مشروبات
بیشتر آبله و حصبه بچگان و جوانان را میشود ... از ... و ...
... حصبه میشود ... آبله و حصبه غالب ... و ...
... خون از ... کم میشود ... و ... و غیر اینها

فصل دوم در بیان رنگها و شکلها و ... آبله و حصبه و علامتی دال ... و خوف
بدانکه رنگ آبله و حصبه سفید و زرد و سرخ و سبز و بنفشی و سیاه می باشند و ... عام ...
... سبز و بنفشی و سیاه را حصبه میگویند ... نیز میگویند و در مرض آبله
... ماند و اگر در حصبه ... این رنگها ... و اضطراب ... ضعف ... و ... جواب

در ... دادن

خنجانگ

و دشنام دادن و جنگ کردن حصبه دیوانه گویند و قسم زرد و بنفش لا سرخ و سفید از
می باشند اگر بواسطه اجزای ماده کاملاً بیفتی یا در اصل کم بودن آن چیزی در جلد ظاهر شود
و بعضی امراض در آنکه رنگ سیاه و بنفشی و سبز اکثر کشنده است
خواه در آبله و خواه در حصبه خاصه که [illegible] راه در جلد [illegible] سال که و زیاده باشند
و در رنگ سرخ اکثر سلامتی سگیرند و زرد و سفید به خطر است و اگر ظهور سفید در آخر مرض
و حین عرق [illegible] بلکه اغلب بعد از ظهور سرخ میشود و آبله سفید بهترین رنگ است
خاصه اگر بود کم [illegible] و بزرگ و کردیو و [illegible] بیرون آید و تب نرم بود و در [illegible]
کند و چون بیرون آید تب بگذارد و بعد از آن سفید بزرگ بسیار از هم متصل شده
اما اگر متصل شده باشند بقدری از هم دور بودن که شبها درخشند [illegible] از خوف است
بعد از آن سرخ بعد از آن زرد که [illegible] زعفرانی بنفش می باید سلامتی این
قسم و قیمت [illegible] علامات دیگر بود شده مثلاً اگر در اندرون هر یک آبله دیگر [illegible]
اطبا مضاعف گویند مهلک است با وجود رنگ نیک و سفید ریزه محکم بود یکبهم
که دیر بیرون آید و سفید بزرگ بود یکبهم که سرها فرو نشسته [illegible] از جهت [illegible] شدن
درخشنده هر چند در ظاهر نیک می نماید اما با خطر است و علامت کثرت و غلظت
ماده است و آنکه ظاهر میشود و ناپیدا میگردد خاصه [illegible] خواه آبله و خواه
حصبه مهلک است و اگر اول آبله و حصبه ظاهر شود بعد از آن تب شود و یا آبله
تمام بیرون آید و تب کم نشود نیک نیست اگر آبله درد دل و سینه و شکم بسیار و درد دست و
پا [illegible] علامت غلظت ماده هر چند با علامات [illegible] خالی از خوف نیست اگر
تا زمان [illegible] آواز و بعضی در آبله و حصبه [illegible] خیر نیست و اگر نفس [illegible] حرکت
[illegible] کند و تیز گردد و آواز تیز یابد علامت ضعف قوت [illegible] و با وجود
این اگر تشنگی [illegible] زیاد شود [illegible] ظاهر [illegible] خشک گردد [illegible] طلب [illegible] کند

در شکم ظاهر شود قطع امید است و فوت کنند خاصه اگر علامتهای دیگر از رنگ و غیره نیز با بول مایل بخون شده است و اکثر موت در آبله بخناق و اسهال و … است شیخ … ابو بکر رازی آبله‌ای که آن را اطبا حمیقا گویند و در عرف عام آبله سنگک گویند و آن دانه‌های ریز سفید مشوب است بعد کم … مرتبه … نگردد و اکثر با تب … و پلیدی … میگذرد

فصل سیم

در علامت پیدا شدن آبله چه بسیار اطفال که آبله بر می آرند از این علامت چیزی ظاهر نمیشود مگر اندک تب و گاهی تب هم نمیشود علامت آبله تب گرم و درد پشت و سر و گلو و سینه و مالیدن بینی و ترسیدن در خواب و بیکبار از جای بر آمدن و بیدار شدن و گرانی و خلیدن اعضا و خمیازه و سرخی روی و چشم و آب رفتن چشم و … و گرفتگی آواز و سرفه و خشکی دهان و … آب دهان و … و اضطراب و تشنگی و لرزیدن پای ~~و خارش اعضا~~ در وقت برخاستن و اکثر بر پشت خوابیدن و … آبله خارش در اعضا پیدا شود و مانند … سوزن و … بیرون آید و اکثر بیرون آمدن آبله از سیم است تا هفتم و علامت حصبه کوچک است با آبله اما در حصبه صفرا غالب … و تب گرم تر و … بیرون می آید اکثر در هفتم و … و … [illegible] … حصبه میگیرد از هفتم تا … شناخت و اکثر اوقات هذیان … در … حصبه … و در … عرق کرد و تب و هذیان کم شد و در … تب مفارقت کرد و در … لکن تب … خوب بود اما فصل زمستان … و حصبه … غشیان و هذیان و اضطراب … و درد پشت … آبله کمتر و حدت و تعفن و فساد خون در حصبه بیشتر است و در آبله غلبه خون … و علامت خوف و رجا در حصبه مثل آبله است مثلا رنگ سفید و زرد … و سبز و کبود و بنفش و سیاه با خطر … است

۲

که بیرون حصبه شود و رنگ آن یا ازین چهار رنگ خوش صحت یابد و اگر سیاه یا بنفش و نفخ پیدا کند
آبله یکشنبه نه روز نگذرانند الا ماشاء الله و اگر حصبه و آبله بیرون آید و یکبار غایب شود
قطع امید است خاصه که اسهال شود و اگر رنگ مایع فم سیاه بود موت کلانست و اگر آنچه زیاده شود
غشی و بیهوشی ظاهر شود و حرارت غلبه کند خطا از خوف نیست خاصه که اسهال شود علی الخصوص
در انتهای خون **باب دوم** در علاج آبله و حصبه و تدبیر منتقل بر دو فصل **فصل**
اول در علاج آبله و حصبه شیخ الرئیس گفته واجب در آبله زمان خون کم کردن بفصد
اگر مانعی مانع از خورد سالی و غیر آن نباشد اگر در کسی کمتر از چهارده ساله هم باشد مانع
دیگر نیست و همچنین در حصبه هم اگر غلبه خون مشاهده کرده باشند و رخصت فصد در سه روز
اول اما روز دوم نیکو و اگر درین سه روز آبله و حصبه نشان کند خون کم نکنند هر چند غلبه
خون بود و بهترین معالجه بیرون آوردن فصد است و رگ سر بینی گشودن نافع است و اعضای بالا را
از ضرر آبله نگاه میدارد و صبیان را که ده ساله شده باشد و در عوض حجامت باشد بعضی تجویز داده
گشودن رگ سر بینی تجویز کرده اند اما در فصد و مقدار بیرون آمدن خون احتیاط تمام باید کرد
و ملاحظه قوت و ضعف و پیری و جوانی و سمن و ریاضت و ماکول و مشروب و زمان سابق و مزاج
دموی و صفراوی او تا حال بگردد و تردد و سکون و عادت فصد و عدم عادت ملاحظه
عادت و دفع طبیعت خون را بطریق اسهال و رعاف و ادرار و بول الدم و حیض و غیر اینها هم
ضروریست و در فصد بعضی دفع مرض مفصل و خناق و گرمی هم انکه چه هر گاه مرضی عارض شود
دفع آن ضروریست غایت مانع الباب انکه تبدیل هوا باید کرد و در جمله ماشیان و اهوال
گرم هر لم مستور اول اخراج صفرا کند بعد از آن فصد که اگر بعد از فصد اخراج صفرا میسر شود
و هم غلبه صفرا و یرقان است در غیر محل و تغیر بسیار مردم را دیده که بعد افراط در اخراج خون
و بعد از اخراج صفرا یرقان شده و ضلالی شده بود باید در مرض حصبه که از امراض
حاده است اگر در خون کم کردن افراط واقع شود توهم هست که ضعف غالب شود و

مشهور

طبیب در روز بحران اند در مرض علاج آبله و لیکن مشاهده شده که جمعی در فصد بلا خطر کرده اند و در ایام
تلف نشده اند لیکن اطبا بمرض جمعی الاطبا لیس واجب که در فصد بلا خطر انتهاض کرده اند و بلا خطر
رنگ و رقت و غلظت هم خون است اگر برنگ طبیعی باشد با طلوع آبله به بند و بعد از روز دوم
فصد اولی است و اگر استعدادی معده یحتاج بکند و بعد از فصد انواع مشروبات رقیق کنند مثل فواکه و تمر
داده فکر آن و اگر معلوم شود که با نمها تلین میشود ترکیبی و بزر خشک هر کدام مناسب دانند
اضافه کنند بقدر قوت مریض بهر جهت در سه روز اول باید طبیعت نرم باشد و بعد از آن هر روز ماده
تلیین و تعدیل مزاج باید کرد به آب هندوانه و شیره تخم کاهو و عرق بید و عرق کاسنی و زرشک و نارنج
و انار میخوش بهر کدام موافق مزاج مریض در دهند و شیخ ابو علی گفته بهترین تدبیر بودن اوست در
یخ البته اگر مانع ماده خاصه از قشنج غالب باشد و حرارت بسیار اگر معده [illegible] شود و باز
قی کند تا حرارت تسکین یابد و علاج ان الم اگر عوارض [illegible] که فصد نکرده باشند
و تعدیل و تلیین واقع نشده [illegible] جوش [illegible] دیده شده و در آبله [illegible] و نارنج بیرون
سنگ میشود [illegible] عظیم میشود خاصه در [illegible] و فقیر ملاحظه کرده ام که در آبله
در ابتدا تلیین و تعدیل نکرده بود [illegible] اخراج دم مراعی واقع نشده [illegible]
مبالغه کرده بود که آبله عظیم شد و از چهارده روز تجاوز کرد [illegible] حرارت تسکین نیافت و هر چند
مبرودات داده شد از معده بیرون می آمد با آنکه [illegible] و دندانها رکت و هلاکی
و بیاد از زرد دید آبله زیران افتاد و بعضی را در [illegible] و بعضی [illegible] شده و بعضی را الهی شد
بر بعضها مختلف و تلف نشده و در مرض حصبه نیز لیکن دیده ام و در وقت مردن اگر اعضا ایشان سیاه گشته از
جمله بادشاه [illegible] که در صحت کرده لیکن [illegible] بود و در ابتدا حصبه فصد نکرده بود
تلیین و تعدیل و تبرید واقع نشده بود از [illegible] از [illegible] اجات [illegible] و غیر اینها [illegible] در این
هر دو مرض حق در روز چهارم در آبله بلکه آخر روز سیم از ترشیها اجتناب کنند و چون آبله
و حصبه [illegible] کند [illegible] طبیعت اولی است خاصه در آبله در پی [illegible] از [illegible] دادن و در

جا خندان

و در جای خنک قیام کردن خاصه در هوای خنک مناسب نیست خاصه در شهرها و فراجهای دور یا سرد و خنک مثل
ماوراء النهر و هم سده مسام را بجا داده است در باطن و متوجه اعضای رئیسه و نیز نیفه مثل جگر و دماغ
و نفس و چه بسا باشد که منجر بغشی و بیهوشی و اسهالی کبدی و هذیان و سرسام و عسر النفس و ذات الریه و ذات الجنب
والصدر و غیر آنها شود و کثیر از خوف بحران بهلاکت انجامد مگر در هوا و شهرها و فراجهای گرم و مردم
جوان یا کسان را افراط در خوردن شیر بها و غذاها گرم در جگر خشک گشته سبب دارو دیه و اغذیه
جاره که اسد و غالب بر مزاج ایشان خون و صفراء خاصه را تنقیه ای از خلط فاسد که تبرید و تعدیل
کامنبغی ضرور است را با وجود اینها افراط در تبرید در حینی که در حطالت دقیق کلی لازم دار که بلبشیخ
سال که در ارزه دیدم او را از یخ و شیشم در جله بالستان ده هندوانه را خورده بعد قبض را با جرم و قبض را
آب کرده و بهی خشک کرده داده بود نه در هفتم زبان گرفت و عسر النفس پیدا کرد و فرجه مایل
بموت شد و هلاک گردید و مولانا نفیسی علیه الرحمه در شرح اسباب اختلاف کرده
و اگر هفتم نشود و آبله و حصبه ظاهر نشود و هر احتیاط خاصه را ضعیفی از کسی شباب کنه شیر
و حرارت مزاج در غایت شیار در شربت عرق بادیان و آب بادیان مناسب است و آب الجبن
سرد تمام است در بروز بریک طرلی ترتیب دهند الجبر زرد هفت عدد عدسی نیم کوبیده در آب
کرده صباح او را سرجوش داده صاف کرده بیاشامد اگر قوی ترخواهد تخم خطمی و کلخی اضافه
خاصه در ماوراء النهر را اگر در خوراسان تا ضرورت نشود مناسب نیست و گاه از آب گرم سبب گرمیت
بروز میشود و ظهار آب گرم را در زیر لحاف مریض بیارند چه بخور آن آب با وجود اگر اشتیاق عنایت کرده
آنند که اگر آب بدهند و اگر نه ده شود و دل مضطرب شود و تخلخل بازند از آب کشنیز و صندل و گلاب
و زرشک تا از غشی ایمن گردد و هوا خانه را معتدل سازند و تدهین در هر باب در این مرض
ممنوع است و طلا در نه دفتن بر سینه و شکم در مرض خطر عظیم دارد و توهم فوت فجاءة است
اگر در این مرض خاصه در آبله در غیر روزهای بحران خاصه در ایام از روز ... از روز ... واقع نشود
مریض را از آمدن طبیعت نشود بلکه اظهار ضعف کند یا اگر در ایام بحران واقع شود

بعد از فراغ و بسبب ضعف شود در شربت و غذا میل به قبض باید نکو شربت به و سیب و صندل و حب الآس

و بزره خرفه و طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم خاصه اگر در موسم تابستان گرمای مناسب دانند جدا جدا یا

ترکیب بعض را ببعض مناسب سن کنند و تغیر غذا هم باضافه زرشک و تف دادن جو و ماش و کشنیز

خشک و غیر اینها کنند و شیخ در هر وقت عدسی جوشیده بریان کرده تلخان ساخته با شربتی سفوف

دهند تعریف بسیار کرده و اگر اسهال دم شربت الجبار و طین مختوم و در قرص و قرص کهربا و عرق بادیان

وا دمکنند و بزره خرفه در گرمای اشتداد باید داد اگر درد آن غرض واقع شود شربت زرشک باید داد

و طلا از آب برگ کاسنی و صندل و گل نیلوفر و آرد جو بر جگر باید انداخت شربت بعد از

رو ریسم عناب و نیلوفر یا عناب مجرد اگر صفرا در مزاج بنابر عرق کاسنی و گاوزبان چند مثقال باهم یا هر یکی

یافت شود و اسبغول اگر در معده تلخی باشد قدری گلاب اضافه کنند و اگر اسهال از گرمی و اصل مزاج

گرم و خشک شربت آخر آب هندوانه بقند تبریزی ساخته اگر در جگر حرارت غالب باشد بلکه

اصل آنست از شربت صباح هم بزره کاسنی خاصه در حصبه و مردم زرباجه و اما اگر مریض

از شهرهای ماوراء النهر و بلخ و مرض دران مواضع واقع شود و مبردات خاصه هندوانه مناسب

برگ کاسنی و دادن هندوانه خطاست و اهالی آنجا میگویند تربز دادن در حصبه نکو نیست

اما اگر مردم الموضع در خراسان چند وقت بوده باشند و در خراسان حصبه شود مبلغ فرق باید کرد

علاوه حفظ رعایت فصول و رستان و طول و عرض قصر اقامت مریض و غیر این و مثل این علاجها

وابسته بجدبکی طبیب است و اگر بعضی از چهار دهم بتقدیر وقوع بحران محدود شود تب بگذارد در حصبه

و تشنگی غالب در مزاج حار مره بسه روز بزره خرفه یا آب هندوانه یا بزره لعاب کاسنی به نبات

یا قند تبریز سکنجبین را اسبغول دهند یا به تنهایی مناسب تبریزی ساخته دهند اگر حرارت مزاج و تشنگی

دران مرتبه نباشد بعد از ان شربت نارنج در اسبغول و اگر بعد از بحران اربعه دهم تب بگذارد و بحران

بیرون آمده بزره خرفه باید داد بتنهایی یا آب هندوانه اگر در معده ضعف و تلخی باشد خاصه

تابستان در مزاج حار و یابس و در بعد هم بایست دوم شربت نارنج و بعد از دو سه روز

کزارش

که در تب نارنج داده باشند ترشی لیمو و سکنجبین ساده و غوره و هر چه مناسب دانند از جنس ترشیها ترشی بدهند
و در میوه انار میخوش و [illegible] از تب [illegible] مناسب است بلکه بجهت تقویت معده
ضرورت تمام است و اگر بچه شیرخواره باشد [illegible] اطفال [illegible] ملاحظه کرده
ترشی بدهند و بسیار مشاهده شده [illegible] حصبه ظاهر شده علی الخصوص در آخر تیرماه در [illegible]
و در تابستان [illegible] رحمه الله [illegible] وصیت می‌نمودند [illegible] آنچه مناسب مزاج [illegible] از شیره خرفه
و کاسنی و آب [illegible] دانه و در تب نارنج باید داد [illegible] احتیاط [illegible] اگر نمی‌تواند [illegible] از انار [illegible]
بر تقدیر [illegible] تب اگر بچه روز تمام [illegible] و علامت این [illegible] اطفال [illegible] ترشی باید داد
خاصه در هوای گرم و فصل تابستان و اگر نه دهند ضرر کند و در این نسبت [illegible] است [illegible] در [illegible]
ضروری است و اگر در ترشی دادن اهمال کنند [illegible] اطفال مختلف است و در این
باب طبیب دانا و معتمد باید نمود [illegible] فواکه میوه‌های [illegible] مناسب است در این مرض
مانند [illegible] و انار ترش را [illegible] ترشی دادن

و اگر در دل ضعف [illegible] یا مریض طفل [illegible] طلب کند [illegible] سیب [illegible] و به جایز است
خاصه [illegible] خاصه در [illegible] و بعض استادان در [illegible] و افراط [illegible]
و [illegible] آب [illegible] داده اند و موافق [illegible] اطفال [illegible]
کثیر [illegible] قند و [illegible] نبات [illegible] مشغول [illegible] و اگر [illegible] طلبد و [illegible]
دیگر میل نکنند [illegible] نان خشک [illegible] خاصه نان جو و اگر این طایفه [illegible]
اضطرار [illegible] کنند و [illegible] از آرد جو اگر [illegible] در آب [illegible] توان داد
و در این مرض ملاحظه قبض و لینت طبیعت باید نمود اگر در حصبه [illegible] روز یا [illegible] روز
طبیعت اجابت نکند [illegible] در معده [illegible] ظاهر شود [illegible] لینت
[illegible] طبیعت [illegible] کند و [illegible] درد شکم کند [illegible] طبیعت [illegible] باید [illegible] اول
مرتبه لعاب [illegible] گاوزبان [illegible] یا [illegible]
[illegible] در آب [illegible] کفایت [illegible] و اگر [illegible] خواهند [illegible] پستان [illegible]

فواکه

[illegible]

عمل کند

و آن دو نخود از ترنجبین باید خشک ... ابتدا بقدر حاجت چنانکه رخصت تزئین داده

در غیر ایام بحران و بروز ... روزهای بحران غیر شیاف مجوز نیست بل تقدیر میل

ماده بطرفی دیگر مثل اینکه علامتی برسام ظاهر شود آنگاه ملاحظه بحران نباید کرد و در

دفع برسام جهد وجد باید نمود و علاج برسام به تفصیل مذکور خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از استادان

گفته اند درین امراض علی الخصوص در آبله اول انگشت را طبیعت مرتفع بعد از چهارم و پنجم

زمان ظاهر شود اگر اسهال شود و هم انگشت را ماده میل بر اخلال کند و اسهال دم و سحج شود و منجر

باسهال کبدی شود و بقول حکیم گفته اگر در آخر حصبه و آبله باسهال خونی رقیق آید هم هلاک گردند

و اگر مثل خونابه و ماء اللحم بود قطع امید باید کرد و اگر چندین حال قبض کند ... اماس کند

هلاک شود و اگر غیر چنین امید باقی هست اکثر در حصبه و جدری بسیار دیده ام در آخر حصبه

اسهال صفراوی صحت یافتند اما در آبله اکثر هلاک میشوند خاصه اگر رنگ مدفوع سبز و سیاه بود

و بسیار ضعیف خاصه اگر اشتها کم باشد و اگر در آخر این امراض تب غلبه کند و آنچه دفع شود سبز و مایل

بسیاهی باشد هم هلاک است و اگر مایل بکبودی مثل زنگار امید منقطع است و از یکی روز

نگذرد ولی هرگاه غثیان و میل قی دریابند و طبیعت قبض باشد زود عمل کنند تا مواد میل باسفل کند

و برگ مورد و گل بنفشه و صندل کوفته و بیخته در آب سیب یا به یا گلاب حل کرده بر فم معده طلا کنند

و بر تقدیر مفارقت تب تا بعد از چهاردهم و بروز حصبه و خشک شدن آبله بر تقدیر عدم مفارقت تب آنرا دانند

تب ... لیمو و انار و ریواس و زرشک و به و صندل و نارنج و انار ترش و غوره هر کدام مناسب

اختیار کنند ۲ غذا هم هرکدام خواهند از چیزهای ترش بسیار نه غیر ترکه غذا درین امراض

در آب تنک بو مانی و عدس مقشر کشنیز تر اسفناج کدو و بعضی مصلحت خوردن تغلیظ ماده بر کسانی که

در غذا جایز داشته اند و چند عناب هم میتوان انداخت بعد از برآمدن آبله و حصبه چون احتیاج

تغلیظ شد اگر عدس با اسفناج باشد بهتر است قتق اگر خواهند بیزه باذان مجوز است یا بیزه

خشخاش اگر با خواهد و در تغلیظ نیز دخل دارد و در غذای اهل ما وراء النهر و بلخ و توابع آن

که درین بلاد واقع شود در رنگ جو اگر داده اند و در بلاد شان غذا اگر داده ای ...

و گشنیز ... میدهند بلکه ممنوع است اما در آبله اگر حرارت و تحلیل کم باشد ... ضرورت ...

رساله مواد

قتق صحیح

[illegible]

علی الخصوص که درد معده داشته باشد بلکه در حصبه نیز اگر مریض از ضعف معده شکایت کند و با وجود اینکه
جو را بدان شرط که در طب قدیم گفته‌اند نیز به جهت صحیح شود ترک کنند و نسبت به بعضی بیماران قول
الموبه اگر اول بردن نکوی جو حاجت نیست اما جو را اول نقش کنی نیم کوبه باید بکوبند تا حلیم
اندک صفه بهار شود و شیخ ابو علی این نوع کشک را تعریف کرده اما نسبت به کسانی که اشتها داشته باشند
و اطفال چون در زمان صحت هر لحظه چیزی میخورند در حین مرض هم اگر طالب شوند به تفاریق باید داد
و از آب جو اندک اندک اگر او غوشی دمیده بعرف عام زبان چغوک گویند به تقدیر عدم فتح معده
در غذای اطفال و غیر اطفال را اشتها داشته باشد و از ضعف و گرسنگی شکایت کنند اندکی حلیم
باید بدهند و از غذا ناخوردن مریض علی الخصوص اطفال دغدغه نکنند که بسیار مشاهده شده که
ده روز و پانزده روز اطفال غذا نخورده‌اند و صحت یافته‌اند اگر در طبیعت تلیینی شود علی الخصوص در
حین بروز خاصه در آبله در آب جو ماش و برنج و کشنیز حل کنند و اگر قبض زیاده مطلوب باشد
جو و ماش را نیم دهند تا بانجام هم دارد اشتها و ضعف مانع از غذا بیمار مریض پیر و ضعیف نباشد
و در بدین طریق است که مذکور شد اما اگر ضعف غالب باشد یا مریض پیر و طفل باشد یا در صحت غذا
بسیار میخورده و اشتهای در غذا نیز از میتوان گفت چون ملاحظه حفظ قوت ضرور است
بمثل آب جو و برنج یا اندک اندک بلکه هر نوبت در روز غذا باید داد خاصه در روزهای
دراز علی الخصوص اطفال را اشیاء نرم مثل کلانان پیاپی دادن مثال ... بعد از
پانزدهم اگر تب کم شده باشد سه روز در مزور دستوری اندک اندک اولاً نه بالخود و شلغم
بعد از آن با مرغ یکروز با آب مرغ اکتفا کنند و دیگر روز گوشت هم اختیار کنند و بعضی را اول
آب مرغ میتوان داد بعد از آن اگر بعد از پنج شش روزه مرغ خورد گوشت بزغاله و بعد از
در سه روز دیگر گوشت بره یا گوسفند سبک و در خوردن گوشت و آش ملاحظه تمام باید کرد بقدر اشتها
نباید خورد و قتی که آب انار و لیمو و غوره و امثال آن خواه میسر شود دیر تقید قبض
فرمان دادند اول بود و در موافق طبیعت داقیض بگذارد و گاهی شربت صباح فرمان دادند است که
و در آبله تا خشک نشود و با تمام نریزد و آثار و جراحت برطرف نشود اصلا گوشت مرغ و

و کوفتن دهند و بقدر ضعف تاب کوشش بگذرانند و اطفال را در طلبش بی آنکه گریه کنند و تشویش دهند
باید که از بعضی [illegible] مشغول دارند و در ایام آبله [illegible] نهاده گاه در آخر حصبه و آبله
اندک ورمی پیدا شود در پاها و دستها و بعضی مفاصل پیدا میشود و باد سرخ میگیرند علاج
اگر مرض گرم باشد طلا کنند آب گشنیز و صندل و گلاب و اگر [illegible] کمی در دهند و روغن گل مالند
و دیگر محلل [illegible] بابونه نرم سوده در آب گشنیز نیم گرم حل کرده طلا کنند و روغن بابونه بمالند
و [illegible] احتیاج [illegible] هم میشود فصل دوم در بیان خوتیره و علاج آن و آن [illegible] بعضی
از اطبا حصبه گویند و معروف عام خوتیره گویند و در ماوراءالنهر حصبه خارک نامند در بعضی [illegible]
با آبله و حصبه موافق است مثل [illegible] باشد [illegible] علامات خاصه این مرض
سرفه و گرفتگی آواز و آب رفتن چشم و بینی و تهیج و انگیختن [illegible] در روی [illegible] چشمها و اکثر اوقات
جلد باشد و اوست مرض خاصه را مفید [illegible] و دانها از جلد بلند تر [illegible]
را معروف [illegible] میگویند و چون [illegible] بالله [illegible] فهم میشود علاج مثل حصبه است اما اهتمام
سرفه و ملاحظه تشنگی و آلات تنفس بیشتر باید کرد و بقدر [illegible] باید [illegible]
و بعد از [illegible] غلبه کند چون در این مرض صفرا غالب است زیاده از حصبه باب
سیم در بیان نگاه داشتن اعضا از ضرر آبله و نضج دادن و خشک ساختن و ازاله
حکه [illegible] از اعضا مشتمل بر سه فصل فصل اول در حفظ اعضا از ضرر آبله و آن
چشم و بینی و حلق و شش و روده ها و مفاصل است از بهر آنکه ضرر آبله در این اعضا عظیم بود
در چشم امکان [illegible] شدن و در بینی دماغ بسته شدن [illegible] و در حلق بیم خناق و در شش بیم
ضیق النفس و سل و در امعا بیم سحج و در مفاصل بیم تباه شدن و جدا شدن [illegible]
حفظ چشم چون یقین گردد که مرض آبله است هر ساعت گلاب بچکانند و روی [illegible]
آب [illegible] بشویند یا ترش [illegible] و چون چشم [illegible] شود سماق در گلاب [illegible] بچکانند
یا آب گشنیز تر یا آب به انار ترش [illegible] بچکانند و اگر نشان آبله ببینند [illegible]
از [illegible] حاصل کرده بچکانند و اگر [illegible] نشود و آبله در چشم ظاهر شود [illegible]

۸

و تری باعتدال در شیر بچه تند و اگر از سیاهی چشم بر دن آید برفه اصفهانی و آب کافور و گشنیز تر چکانند

بمیل چوب گز مکرر بکشند یا بچکانند و شیاف مامیثا و آب گشنیز یا آب [illegible] یا گلاب حل کرده

در اندرون چشم مالند و کف دست و پای را در ابتدا حنا [illegible] از فایده نیست اگر از آبله

در چشم [illegible] باشد روغن پسته بچکانند و استنشاق کنند و شیاف ابیض بقدر [illegible] باشد [illegible]

بکشند زود [illegible] شود ان شاء الله تعالی حفظ بینی گلاب بسیار که مکرر بچکانند بلکه استنشاق کنند

و روغن گل یا روغن مورد با اندک کافور بچکانند و از صندل و شیاف مامیثا و زعفران ضماد

سازند و در سوراخ بینی نهند یا [illegible] حفظ حلق [illegible] آب [illegible] زند

سماق و عدس و گل [illegible] و آب آن غرغره کنند و در شاه توت و آب انار [illegible]

غرغره بکنند و در ابتدا [illegible] فایده تمام دارد و غرغره بکنند آب یخ هم مفید است

حفظ شکم لعوق سازند [illegible] صبح و شام قدری بلیسند از عدس [illegible] از هر یک قدری

[illegible] بلعاب اسپغول حل سازند دیگر [illegible] و بادام و کثیرا از هر یک

قدری نبات [illegible] بلعاب اسپغول یا بهدانه حل سازند [illegible] صبح و شام [illegible]

ز هر یک قدری اضافه کنند و [illegible] صبح و شام قدری بلیسند

حفظ اعضا چون آبله را در [illegible] نهند به تربت مورد دانه یا به یا سیب و صندل

یا قرص طباشیر [illegible] حفظ مفاصل [illegible]

گاه است که از مفاصل آبلهای بزرگ برآید و بهم متصل شده ورم میکنند و چرک میده بود

ناصور میگردد و استخوان از گوشت [illegible] برهنه میشود و گاه منجر بافتادن دست و پا

میشود [illegible] که مفاصل دست بسبب آبله [illegible] بود

[illegible] از مردم [illegible] شنیده [illegible] از مفاصل [illegible] افتاد [illegible]

در ابتدا صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل [illegible] و کافور و سرکه و گلاب و آب گشنیز تر مجموع یا بعضی

[illegible] بر مفاصل طلا کردن و اگر آبلهای کلان از مفصل برآید و آماس کند و چرک گیرد [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

در نضج دادن و خشک ساختن آبله که هرگاه بجهت خشکی هوا یا غلظت ماده آبله
دیرتر پخته میشود با بابونه بنفشه و گل خطمی و اکلیل الملک و سبوس گندم مغز و در دیگ
بجوشانند و بخور کنند در بخار آن آبلها برسد بشرط آنکه ازدحام و اضطراب کم شده باشد
و بعضی و نفس های طبیعی باز دیده شده و چون پر آب شده و از سفیدی میل بزردی کند آبلها
بعضی بزرگ ... بسوزن طلا یا مس شکافته و به پنبه کهنه آب آنرا بردارد و بعد از آن
بخشک ساختن پردازد و بدین وجه عدس و گل سرخ و برگ مورد را بجوشانند و قدری نمک
انداخته و بر آهن ... یا اسفناج کهنه بدان آب تر ساخته به دود و آتش چوب
و پوست گز و گوگرد نیم خشک ساخته میپوشانند یا بهر جا از آبله که ... مکرر نهند و چنان سازند
که بوی دود گز تا بآبلها به هر وجه که خواهند و اگر خواهند که زودتر خشک شود آرد جو
و جاورس و برنج و باقلا را اول بریان کرده باشند و آرد کرده هر کدام که در ... کنند
و بر آبلها آن بخوابانند و بعضی از خشک شدن چرب سازند که روغن بادام خشک شدن
ازالة خشک ریشی و این عبارت از پوستهاست که بروی ریشهای آبله بدید آید
بعد از خشک شدن آبله بروغن بادام یا کنجد تر گرم چرب سازند و روی را روغن پسته
چرب سازند و جراحتهای تازه را سفیده قلعی و مرداسنگ پاشند و جراحتهای کهنه را
مرهم کافوری تدارک کنند فصل سیم در زایل کردن نشانهای آبله از روی و سایر اعضا
استخوان ... سوده یا سوخته ... که بعضی ... سفیده مرهم خربزه ... آرد
برنج شسته آرد نخود ... از هر یک جزوی ... ترمس ... طویل ... یک نیم جزو
... خشک ... مجموع را کوفته بیخته با ... یا آب جو یا با ... حل کرده شب طلا کنند و صباح
با آب ... شویند قوی‌تر ... سفیده قلعی مرداسنگ شسته
ریزه ... از هر یک سه جزو ... خشک آرد نخود استخوان کهنه سوده شده ... برنج
مغز ... خربزه آرد باقلا پوست خربزه خشک ... حب ... قسط از هر یک ... کوفته
... بهم کتان ... شب طلا کنند و صباح با آب ... بشویند ... مو

با ابی

دیگر پوست نشاسته نبات مصری سفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند جمیع علامات چه باطن گویند
بدانکه زایل شدن نشانهای آبله مخصوص کس طفولیت است هر چند جلوتر تدبیر و اگر در سن
بلوغ هم غالب آن نشانها بود دفع نشود در روغنها مفید روغن گوی کبود و یا کسی
دار فلفل و روغن لبته و بیضه مرغ زم کرده روغن گل سرشته مکرر ضماد کند از غلط دارد

باب چهارم در بیان مرضها و آنچه در مرض آبله و حصبه عارض شود و اکثر آن تو از است
و مثل آن مثل برسام و سبات و سکته و ضاق رحمی و حرقة البول و یرقانی و رعاف
و افراط عرق و قی و اسهال و دوی و بخر دهن و درد معده و سینه و ابتلاء توهم درد ذات الجنب
و ذات الصدر است در رفع و دفع الم توهم قرحه ریه است و بحوحه و فواق
و سیاهی زبان و ورم زبان و ثقل و کره زبان و گوش مشتمل بر نه فصل

فصل اول در بیان برسام و سبات و سکته و مثل آن برسام عبارت است
از ورم یا از جمله یا مجموع پردهای مغز سر و در ورم مغز بر مثل اطبا خلاف است ورم سینه یا
بکند بعضی گفته اند ورم مغز ورم میکند مثل پنبه ها نه اکنه باشند کلان میشود و در دماغ اینجا سر
پرده مراد است سه قسم است می تواند بود چه هر سه قسم ورم کند اما طبیعت تا قوت دارد
بریان قادر حل و علاج اکثر آنست که حفظ بعض کند که ماده را بجای دیگر اندازد بدانکه بیشتر ورم
سرسام در بیشتر مرض بی آبله مقدم گوید **علامتش** آنست که چشم بر هم نمی نهد و بیشتر اوقات
چشمها گشاده میسرد با اطراف حرکت میدهد و پرده و پنبه از جامه میچیند و گاه از دیوار برمیکند
بعضی دست بجامه و دیوار دراز میکند و حرکت میدهد هر چند هیچ ظاهر نمانده دست در پی چیزی هم
میدهد اما بیداری ملکی میرانند و اگر ورم در میان سر باشد یا بطن اوسط آن از پای بسیار
... گفته متواتر دانسته و باختیار راه کرده دفع میشود و اگر ورم در کسی سر
بینی ... هر چه گوید و ... کند و گاه ... بطلبد و چون حاضر کنند
... کند و اگر ورم در مجموع عبادت از پرده های مغز است همه علامات ظاهر شود و در
... علامات آن ظاهر تر و گاه سرسام ... رنگ عضو دیگر ... مثل ...

دفع معده و مثانه و رحم علامات سرسام آنست که اول تشویش در آن عضو پیدا گردد و بعد از آن
برسام ظاهر میگردد علامت سرسام که از غلبه خون باشد علامتش سرخی روی و برآمدن چشم و ...
رفتن و چرک دادن و خنده کردن بی سبب ظاهر شدن و دران مثل ... از ...
و نفس بزرگ شدن و گر از خشکی زبان و سرخی مایل بسیاهی و عظم و در بعضی میان منتشر از
و موجی و مالیدن بینی و گاهی قطرات ظاهر شدن و بعد رنگ قاروره و اگر در این حالت قاروره
بگیرند آب رنگ دلیل هلاکت است زیرا که ... علاج کلا در مطلق سرسام قطع نظر از ...
در مرض حصبه و رفع شود خون کم کردن است از رگ قیفال معروف عام رگ سر ...
اگر مانع نباشد هر چند زودتر فایده بیشتر اما اگر در حصبه واقع شود اگر طبیب حاذق ...
بیمار مرضی فصد نکرده در ایام بروز بحران علاج مختصر ... و در آنکه سرسام ...
از غلبه خون است زود بحران و ابصار صاحب مرض گویند اگر ... فصد ...
اگر اجازت ... فصد کند اما دلیری تمام است اگر از فصد قیفال ... عرق ...
بکشانید و رگ ... سر ... گشودن عاجل النفع است و در ضعیف هم ...
... آوردن از ... توانند دیگر جذب ماده است به اسفل بدن
و اعضای ... و این بچند وجه می تواند بود یکی آنکه ... متعدد ...
دیگر مالیدن پاها و بریسمان پیچیدن ابتدا از کنج ران تا سر پای ... از
آن واقف شود و ... کند و سر پای در آب گرم نهد و بعد از لحظه ...
و در گشادن از پای ... از بالا مکرر این عمل کنند دیگر پای ...
تا آب ... گرم ... بابونه و خطمی و سبوس گندم در آن جوشانیده باشند
دیگر ... در این مرض اهتمام به تلیین طبع ضرورت است اول مرتبه
... عناب ... دانه ... خطمی ... جوشانیده ...
سبوس گندم ... صاف کند ... قدر ...
روغن ... اضافه ... اگر قوی تر خواهد ...

بنفشه

۱۰ و منقی عنب الثعلب منقی آلو بخارا دانه دانه خار خسک ده درم در آب چغندر قدری شیرخشت
در سیر اضافه نمایند عوض روغن کدو سه مثقال روغن بادام و اگر علل امعانی نشاسته
از قند و کتیرا و نمک بدین طریق قند نرم دو بخشی نمک سوده یک بخشی در ظرف گلی برابر
بر هم نهند و بشورانند تا بگدازند و نشاف مثال بسازند [illegible] از بنفشه و پر خنده کرده
[illegible] از صابون آب نارسیده بسازند طلا روغن گل یک بخشی گلاب یک بخشی زرکه نیم بخشی
بهم فرو کرده چندان لت کنند که کف کند و لته کتان و غیر کتان بآب تر کنند و به پیشانی بر نهند
چون گرم شود باز تازه کنند دیگر روغن بادام تازه و شیر دختران بهم لت کرده و بر لته
کتان آغشته طلا کنند و اگر روغن بنفشه بادام بهتر دیگر شیر دختران بر سر دوشند یا بر لته
ور شیده بر پیشانی برابر نهند اما شیر زنی تیغیر می باید اگر از پستان به برابر به بهتر است در
طلا ضماد افتی سه چیز رعایت باید که اول محل ورم در هر قسم دماغ را تشخیص کند
اهتمام در آن بیشتر باید که دوم محل طلا را افتی را از موی پاک باید که تا زود نفوذ
کند اگر مانع نباشد سیم بعد از طلا محل را با آب شیر گرم بشویند یا لته در آب شیر گرم زده
در آنجا مالند تا پاک شود خاصه طلا اثر نماید تا مسام گشاده گردد و بخارات
برون آید و باز طلا را از زود نفوذ کند نطول آب گشنیز تر و سیب و گلاب
و صندل و گلاب مفرد یا مرکب در شیشه که چندان بجنبانند که کف کند و یک مخلوط شود
بر پیشانی بول کنند و در زمستان و هوای خنک سر بر بخار آب با دراشتی اکلیل فرو بنفشه و بابونه
و خطمی جوشانیده باشند بسته طلاهای شیر گرم در هوای خنک دادن است [illegible]
صندل را اضعف زر آب حل کنند اگر ضرورت بود آب هم می توان داد اگر تغلیظ ماده
مطلوب است در آب عدس عناب تازه و مغز بادام رقیق کنند و بجهت جلب خواب آمدن
شیره خشخاش موافق است [illegible] شربتهای عطریت دارنده مثل عرق بید مشک و گاوزبان
و کاسنی و گلاب به نبات شیرین ساخته یا آب هندوانه به نبات شیرین ساخته و قدری
گلاب اضافه کرده یا شربت نیلوفر و عرق تنها یا شیره خرفه به نبات شیرین کرده و عرق تنها یا شربت

و انار ترش و غیره تنها مشغول بهر کدام از این اثر به مناسبت خاصه آنکه در فم معده باشد
و چون در هوش خواب مطلوب است شیره خشخاش یا آب کاهو یا شیر آنچه تقید نیز کرده
مناسب است و شیخ ابو علی گفته اگر قوت بیمار قوی باشد افیون در غوران مصلحت خواب بر
تنقیه و بسیار طلا کنند جای نیکو مریض باید خانه خنک هوا معتدل و بسیار رنگ
بیاراید و صورت و نقش نگار کنند و در بستان میوه خنکی بود و گل بنفشه و نیلوفر و
برگهای بید و کاهو و دیگر تره و کدوی تر و بادرنگ و خیار نگذارند او [illegible] کنند
و در زمستان دیگ طبخه از بیدمشک و گلاب دایم بر آتش نهند و نگذارند او سخن کم کنند

در سبات — سبات علامات سبات اگر مریض با کسی سخن و خواب برو غلبه کند و چون
با او سخن کنند واقف شود و نبض لین موجی عریض (نبض) و رنگ رو و زبان سفیدی و هم
سبات است و در این مرض غالب بود است تحلیل ارواح و قصور حرارت غریزی از کثرت
یا از افراط در برودت خاصه نسبت بضعف الدماغ و [illegible] زاده و [illegible]
دیر در باب نوم مرضی که شبه سبات است مالیخولیا مرضی است زده و در زبان در غایت بد بود از
علامت سبات ظاهر است باید چون از این مرض در یابند از چیزهای خنک و [illegible] اجتناب
کنند خاصه حشیش و کاهو و در خانه روشن جا بنهند و دیگ طبخه از گلاب و آب بید و صندل
و انبه نگذارند او بر آتش نهادن و سر [illegible] آن دو انشی مناسب است و بخور دادن ترنج
و غذا [illegible] سازند و تلطیف کنند و [illegible] گاو زبان و گلاب به نیم رکن
غذا آب مرغ و نخود

در اضطراب

[illegible] در سر [illegible] [illegible] بود [illegible] نهر [illegible] سود

~~در آب جوش [illegible]~~ (و نقاب) به عنبر و مشک و بسه دانه کوفته
نف داده و هرچه مناسب دانند و از واجبات است اگر سرسام از غلبه صفرا است علامات
[illegible] در رو و چشم و خشک دهان و زردی و درشتی زبان مایل به تیرگی و گرمی تب و [illegible]
و به حلق و جنگ و دست کردن مردم و بر جستن و اضطراب زیاده و زردی [illegible]
علاج سرسام است از غلبه صفرای عفن و اهتمام به کمی صفرا و تعدیل بکبر درت

اگر سرسام

پشت پا [illegible]

شربتها بدهند مثل آب هندوانه و شیره خرفه و غیره کاسنی و خیار بادرنگ و کاهو و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین خاصه اگر بول ترجمت (؟) و دیر دیر آید و کلیه مصلحین حرارت شیره جو مثل شیره آن دو کرات البداله همه همی و تب نغار (؟) که کهی باید ترسیدار (؟) از غیر حصبه دماغ تخود ترتیب تبدیل و نیمو و انار میخوش و آب انگور ترش و تمر هندی بقدر قبض طبیعت و اگر اجابت نشود و از عمل باقی بماند تهی طبیعت با آب شاهتره و آلو بخارا و ترنجبین یا شیرخشت یا آب هندوانه و شیرخشت یا آب انار ترش مقصود محمود یا به شیرخشت و در وقت سوده از غذاها اگر صندل و گلاب و عرق بید مشک و آب گشنیز تر و کاسنی برد و طلا نمایند و در هر قسم سرسام مفید است و اگر جوارب تب بسیار غالب است قدری کافور هم اضافه کند و چون سرسام بلغمی و سوداوی کمتر عارض میشود و علاج بلغمی علاج سباط است و علاج سباط انشاء الله خواهد آمد

چون اصل آنکه نارسیده در سرسام بنابراین ها کند انسب

وا ضطراب سبب اسهال

اکثر دردهای صعب خاصه درد سر بسبب رفتن بخارات بد بدماغ می‌شود یا سبب اختلاط دماغ و این قسم از علاج ضروری است اما اگر درد دماغ در این خاصه در مؤخر سر باشد یا بطنها علاج یا فقط بانداز الاماث ... و اگر درد در جانب بطن مقدم و سرایت آن بمؤخر نکند و در ابتداء طب و اتفاق نشده و ممکن العلاج است و آنچه به تجربه و مشاهده معلوم شد سبب آن اکثر سرسام خلاف طبیعت است یا رعاف یا از دانه برودت یا رگ شقاق یا آمدن حیض یا اخراج صفرا یا سهال و امثال خاصه در قسم صفراوی و این وقایع مکرر در وقت مشاهده و معالجه شده [illegible] سکته و خناق و علاج آنکه اول رجوع به دعوی مزاج را بسبب تقصیر یا مانع از موانع فصد در مرض حصبه نفد (؟) متغیر می‌شود و منجر بسکته می‌شود و گاه سرسام نزد را دماغ محل سکته میشود و صداع نیز فود دل بسکته متغیر دود وفور کسی را از عوارات و مکثر در ادبیات در درد سر صعب دلالت نشده و منجر سکته می‌شود یا بواسطه روح مواد بر بطون دماغ بسته و مانع ... ریز سرسام رقیق است و ضعف ساخته چون علامات سکته مشاهده شد مثل ارتعاش و درد ماییل بکبود است ... و بغتتاً و تغیر عظیم و آنکه عرق در درد افتد

در بیان

علامات خون دریابند به تامل اگر تنفس بلکه تنفس الی بشنابند و علاجهای قوی تر در کتب [illegible]
کنند تنبیه کنند شاید به سبب نگاه کودکان شاید فقیر از اثر اف جولان دمون مرا اراده [illegible]

نسخه اصل پاره شده بود [illegible] رعیه جا جا گذاشته شد

بسیار و
جنس الستماه افتاده در محل غسل یا دفن خون [illegible] رفته بود

در بیان خناق چون نفس علامات سکته و خناق موافق است می تواند بود که بعد از ظهور علامات
که در سکته مذکور شد خناق شود و در آبله خناق بسیار واقع میشود خصوص اطفال را چون
ازدحام دم از رئتین متعذر است قال الشیخ اکثر الموت فی الجدری بالخناق و فقیر
موت اطفال بخناق در آبله بسیار مشاهده کرد چون علامات در سکته گذشت تفصیل [illegible]
و گلو درد کند و ورم کند و نفس به جهد برآید و شربت به دشواری فرو رود شود و زبان
و کلان تر گردد و در صواب زرد بن و در دگلو با گوارش و خلیدن [illegible] تامل بطبیعه
و رگ زیر زبان و سر بینی و [illegible] و حجامت [illegible] میسر شود و مناسب قیفال [illegible] و معده
بر شاه توت یا سرکه و گلاب مشغول شود و متعدد [illegible] محجمه بر [illegible] شانه و [illegible]
نهادن و لبنی [illegible] درست و با نهاد در سکته و خناق علاج [illegible]
در مرض اهتمام شربت و غذا چندان بنهند اگر ضرورت در تقویت [illegible]
[illegible] عرق [illegible] و گاوزبان و گلاب و [illegible] و نبات از میوه آب [illegible] دهند و انه و [illegible]
[illegible] دهند فصل [illegible] در علاج [illegible] اگر در حصبه و آبله [illegible] شود
شیره تخم خیارین یا مطبوخ تخم خار خسک نیم کوفته یا شیره [illegible] یا آب هندوانه [illegible]
[illegible] میسر شود [illegible] یا نبات شربت ساخته و استعمال اضافه [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] و اکلیل الملک و خسک نیم کوفته و [illegible] کرده و [illegible] و [illegible]
[illegible] بر [illegible] میریزند و [illegible] گرم [illegible] یا در آب [illegible] ادویه یا
[illegible] آب [illegible] گرم [illegible] یا [illegible] گرم بر [illegible] یا خطمی زنان [illegible]

[illegible]

پادشاه و ... گرم ... شربت ... بدهند یا ... کنند و خرفه و ...

اینجا هم در اصل نسخه پاره شده بود خالی گذاشته

فصل

اینجا هم در نسخه اصل پاره شده بود

فصل سیم

بیان کاه در حصبه بحران بطریق یرقان واقع میشود اگر پیش از هفتم واقع شود امید زندگی
...ی یکو فقیر از استاد مغفور رحمه الله شنیدم او میگفت او در هفتاد سال با مر طب و معالجه
...ل بودم یکی کس را ندیدم که پیش از هفتم یرقان و صحت یافت اما فقیر در بیست و هیچ سال در
اشتغال بمعالجه مشغول بودم مکرر دیدم که پیش از هفتم یرقان شده

... دادن ملین یا مسهل موافق و بعضی را طبیعی قوی که به مدد او سهال ... دارای
...ل میکنند اگر در روز هفتم و بعد از آن واقع شود با خطر است و از خوف حصبه
...ی میشود بشرط آنکه معالجه بوجه خوب واقع شود علاج باید در معالجه او سه روز از حصبه
... شود و علاج مشترک کنند بعد از آن معالجه صفرا کنند و بیشتر یرقان در احوال که
... که صفرا غالب باشد یا فصد کرده باشند و اخراج صفرا و تبرید و تعدیل بر قاعده
... شده خاصه او در بردن ... خون افراط شده واقع میشود در این وقت شربت
... روز اول ... کاسنی یا خرفه یا تخم خیارین یا آب هندوانه هر کدام مناسب تر ... میسر شود
... یا قند تر کرده و سبوس افزوده که به نخ خشک که بدهند و اگر مریض اشتیاق
... یخ داشته باشد یخ را کوفته در شربت ... و با شربت مجمع اختیار کنند و یخ از ...
... با شربت ... هم مفید است بشرط آنکه سرفه ... در سینه و پهلو ...

فهرست باب

باب دوم در [illegible] در دانستن [illegible] — ۲	باب سوم در تدبیر [illegible] دانستن [illegible] — ۲	باب چهارم در تدبیر علل — ۲	باب پنجم در تدبیر ابها — ۲	باب ششم در [illegible] — ۲
باب هشتم در تدبیر [illegible] — ۳	باب نهم در تدبیر [illegible] — ۳	باب دهم در تدبیر [illegible] — ۴	باب یازدهم در تدبیر [illegible] — ۴	باب دوازدهم در تدبیر [illegible] — ۴
باب چهاردهم در [illegible] — ۶	باب پانزدهم در علاج [illegible] — ۶	باب شانزدهم در علاج [illegible] — ۶	باب هفدهم در علاج [illegible] — ۶	باب هجدهم در علاج [illegible] — ۷
باب [illegible] در [illegible]	باب [illegible] در تشنج — ۸	باب [illegible] در [illegible] — ۸	باب [illegible] در [illegible] — ۸	باب [illegible] در [illegible] — ۹
باب [illegible] در علاج دهان — ۱۰	باب [illegible] در علاج [illegible] — ۱۰	باب [illegible] در علاج [illegible] — ۱۰	باب [illegible] در علاج [illegible] — ۱۰	باب [illegible] در علاج [illegible] — ۱۰
باب سی و [illegible] در علاج [illegible] — ۱۱	باب سی و [illegible] در علاج قلب — ۱۲	باب سی و چهارم در علاج معده — ۱۲	باب سی و پنجم	باب سی و ششم
باب سی و [illegible] در علاج [illegible] — ۱۴	باب سی و [illegible] در علاج جگر — ۱۴	باب چهلم در علاج [illegible] — ۱۴	باب چهل و [illegible] در علاج [illegible] — ۱۵	باب چهل و [illegible] در [illegible] — ۱۵
باب چهل و [illegible] در [illegible] — ۱۶	باب چهل و [illegible] در علاج [illegible] — ۱۷	باب چهل و [illegible] در سنگ و [illegible] — ۱۷	باب چهل و [illegible] در [illegible] — ۱۷	باب چهل و [illegible] در [illegible] — ۱۷
باب [illegible] در [illegible] — ۱۸	باب [illegible] در [illegible] — ۱۸	باب [illegible] در علاج [illegible] — ۱۹	باب [illegible] در [illegible] — ۱۹	باب [illegible]

[illegible]

نسخه دیگر

حب السعال مغز تخم خرفه مغز تخم کدو شیرین مغز تخم بادام مقشر هر یک بیست ده درم مغز تخم خیار ربّ السوس ۳۶

تخم خشخاش کتیرا ربّ السوس دانه رو ... نشاسته صمغ عربی بهی دانه نبات هر یک ... بخاسه اکر ... خواهند

همو ... بزر تخم بلی مضاعف سازند و حب قدری ... بلوط بخیر ... در دهان دارد حب السعال شربت صمغ ...

... مغز تخم کدو شیرین مغز بادام مغز بهی دانه ... مغز تخم ... رب السوس هر یک ... رب ... ۹ ماسه نبات

... بقدر ... سازند ... هر یک حب ... در دهان دارند قرص طباشیر ... و الله

... فاد حرفه البول ... تسکین التهاب ... ورد الجیب ... ۲ مثقال

طباشیر نشاسته و تخم خرفه هر یک ... مثقال مغز تخم کدو مغز تخم بهی دانه مغز تخم خیار هر یک ۳ مثقال تخم کشنیز ۴ مثقال

گل سرخ ده مثقال صندل سفید یازده مثقال کثیرا دو مثقال زرنجبیل ده مثقال رب السوس دو مثقال

... دو مثقال زعفران نیم مثقال ... سازند شربت ... دو مثقال قرص ...

مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خربوزه مغز تخم بهی هر یک ... درم گل سرخ دو درم رب السوس ... هر یک

درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته هر یک دو درم بادیان و کافور هر یک ... شربت ... قرص

سازند بجهت ... و سرفه ...

... بقدر ...

بجهت ... قلقند ... ... شربت ...

... و ...

کوکنار خالی نیم [illegible] بریک بادام در ۱۸ وانب [illegible] کرده و جوش [illegible] صاف [illegible] در [illegible]
کرده یک سوجب و کافی بنج بریک تولہ باریک کرده در قوام [illegible] فدرنج جبها بندند
یک [illegible] الغاگ خار وارکونه بذرالبنج برشته ناکرا همه سوخته و خاکستر تولچه و سوجب [illegible] سوخته
صده ده اهکران جمله برابر با هم آمیخته قدری بلیسد مجرب است

تدبیر علاج اول سه روز قدری شیر بر نسبت تجنب مالیده د...
دو ساعت بیا رجه هم شود دور کرده استعمال کماه نماند صفت
... فلفل افیون زعفرانی دارچینی هر یک ماشه زنجبیل چوب ۵ ماشه ارزو
۴ عدد کنجد چهار دام روغن کنجد قدری [illegible] نصف نصف نموده در
با بچه لیته در ظرف آهنی قدری در آتش گرم کرده نوبت خوب بکم...
[illegible] بند ما سه روز تا چهار پهر و بعد انقراض بمالید دو خشت خام ذرا...
گرم کرده و پای بچه شراب بر آن خشت تا بچه بخار آن بعضی...
دار باد محلل کند بعده استعمال روغن کنند ص روغن
[illegible] بیخ بیه کرده سیر مغز [illegible] بیه نوشادر بیه جعبه [illegible]
مغز جوز هم [illegible] سبزه گلان بلعید [illegible] عدد عوب [illegible]
بکند [illegible] عدد [illegible] ده عدد کرم کی گشت چهار دام خراطین [illegible]
چند سید سیر [illegible] گوش [illegible] آتشه [illegible] خشک کرده
کبریت زیبق زرنیخ اصفر زهر [illegible] کهلا [illegible] هر یکدام [illegible]
در [illegible] سنا [illegible] زعفران [illegible] هر یکدام [illegible] پوست [illegible] بعد هم
نمک [illegible] پوست [illegible] پوست [illegible] پوست [illegible]
[illegible] بلادر [illegible] کند هر یک [illegible] پوست [illegible] [illegible]
[illegible] افیون [illegible]

